

شرح حال متنبی

بقیه از شماره های قبل

و هم چنین در مدح پسران عضد الدوله قسایدی دارد که طول این ترجمه مانع از ذکر آنها است. بالاخره متنبی از عضد الدوله اجازه گرفت که بکوفه معاودت کرده عیال و کسان خود را بشیراز بیآورد و در ظل عنایت او باقی عمر را آسوده بگذرانند و در این باب قصیده کافیه دارد که در شهر شعبان (۳۵۴) گفته آخرین اشعار اوست و در چندین جای آن کلمات تطبیح آمیز استعمال شده گویا قضا بزبانش جاری ساخته مطلع آن این است.

فدی لك من يقصر عن مداكا
و لو قلنا فدی لك من يساوی
فلا ملك اذا الا فداكا
و عوننا با البقاء لمن قلاكا

تا اینکه میگوید و از جمله اشعار بی نظیر او است.

اروح و قد ختمت علی فوادی
و لو انی استطعت خففت طرفی
بجبتك ان يحل به سواكا
فلم ابصر به حتی اراكا

و از جمله اینکه میگوید:

اذا التودیع اعرض قال قلبی
علیک الصمت لا صاحب فاکا

و پس از آن میگوید.

و لولا ان اکثر ما تمنی
لما علمت معاودتی لقلنا و الا مناكا

و در این قصیده است این شعر.

و ایا شئت یا طرقتی فکونی
اذاتا او نجاتا او هلاكا

گویند عضد الدوله وقتی این شعر را شنید گفت این سفر متنبی را سفر هلاکت میدانم زیرا که نجات را ما بین اذات و هلاک استعمال کرده.

باری متنبی از نزد عضد الدوله بسمت بغداد حرکت کرد و در راه بهلاکت رسید و در سبب هلاکت او اختلاف است. معدودی از مورخین نوشته اند سبب قتل او این بود که هنگامی که به عضد الدوله پیوست و در باره او احسان و انعام بی شمار نمود که از جمله سه هزار دینار و سه

اسب بود بازین و براق طلا . يك نفر جا-وس را مامور کرد که از او سؤال کند که عطای عضدالدوله را چگونه یافتی باعطایای سیف الدوله . متنبی در جواب گفت سیف الدوله طبعا عطا میکند و عضد الدوله تطبعا یعنی سیخا ذاتی او نیست بلکه بخود میندد .

این فقره باعث رنجش عضدالدوله شد و از ترس اینکه با او همان معامله را که با کافور کرده بکند (یعنی او را هجو گوید) در ظاهر از اکرام او فروگذار نکرد و در باطن در موقع مسافرت جمعی رامامور ساخت که او را در راه هلاک کند هجوم کنندگان از بنی ضبه بودند متنبی پس از آنکه قدری مدافعه کرد فراری شد . غلام با او گفت بعد از این فرار این شعر تو را روایت نخواهم کرد که میگوئی

الخیل و اللیل و البداء یعرفنی
والحرب والضرب و القرطاس والقلم

گفت خدا بکشد تو را که مرا بکشتن دادی پس معاودت کرد و

مشغول جنگ شد تا بهلاکت رسید و مطالعات فریبکی

ولی اکثر مورخین علت عقل او را اشعاری نوشته اند که در هجو ضبه بن یزید العتبی گفته و الحق سخیف ترین اشعار او است و علت گفتن این اشعار را چنین ذکر کرده اند . که ضبه در حوالی دیر عاقول معقلی داشت و معروف بود که قومی از عرب پدرش را کشته و مادرش را بنکاح در آوردند متنبی در یکی از اسفار از حوالی حصن او گذشت و خواست در آنجا منزل کند ضبه از پذیرفتن او امتناع کرد و از بام حصن او و همراهان او را دشنامهای قبیح داد . همراهان متنبی را مجبور کردند که او را جواب گویند ولی بشعر که منتشر گردید . متنبی با کمال کبراهت

گفت : ما انصف القوم ضبة - واما الطرطبة تا آخر که از شدت سخافت قابل ذکر نیست .

باری این اشعار منتشر شد تا آنکه بکوش فاتک بن ابی جهل بن فراس بن بداد رسید و این فاتک خالوی ضبه بود حمیت بر او غالب شد که در شعرخواهر او را باین فضاحت ذکر کنند نزد ضبه رفت . و او را دشنام داد که ندایستی باشاعری چنین رفتار کنی که از آن رفتار تنگی در خانواده خودالی الابد باقی بگذاری . پس از آن همه وقت از حال متنبی استفسار میکرد تا اینکه دانت از شیراز حرکت کرده و بسمت عراق رهسپار است .

ابوضر محمد الجبل گوید : من از دوستان فاتک بودم چون او را در جستجوی حال متنبی یافتم از او پرسیدم : از این همه پرشش که از حال این مرد میکنی چه قصد داری گفت جز نیکی قصدی ندارم . گفتم این امر از اخلاق تو بعید است . پس خندید و گفت اگر چشم من با او افتاد خونس را میریزم گفتم بخدای باز کرد . این شخصی است که اسم او سراسر جهانرا گرفته هیچ مناسب تو نیست او را بقتل رسانی . شعرا همه وقت در جاهلیت و اسلام هجو گفنه اند چنانکه شاعری میگوبد :

هجو ت زهیرا ثم انی مدحته
و مازالت الاشراف تهجی و تمدح

و چنین گناهی هم نکرده که باعث قتل شود گفت آنچه خدا خواسته خواهد شد . باری سه روز از این مناقشه ما گذشته بود که متنبی وارد شد و با او اشتراکی بود که حمل خود همه چیز داشتند از طلا و نقره و طیب و تجملات نفیسه و کتب قیمتی و اسباب زیرا که متنبی را عادت چنین بود که در اسفار آنچه داشت باخود حمل میکرد و ممکن نبود در منزل سابق چیزی که يك درهم ارزش داشته باشد باقی بگذارد . خصوصا کتب نفیسه داشت که اگر آنها را خود تصحیح کرده بود . پس او را در خانه خود حوالی

واسط فرود آوردم و از حالت اوسئوال کردم از ابن عمیدو فضل و کرمش همچنین از جود عضدالدوله شرحی تمجید کرد پس باو گفتم صواب این است که جمعی را از اینجا همراه ببری که راههای مخفی را خوب آگاهی دارند و تو را سلامت ببغداد میرسانند .

گفت برای چیست این امر گفتم برای استیناس و اینکه در راه از صحبتشان محظوظ گردی .

گفت مرا بمرئوس حاجتی نیست . باز اصرار کردم و بالاخره باو گفتم فاتک سه روز قبل اینجا بود و با او بیست نفر از اقربای او بودند و در حق تو سوء قصد دارند غلامش نیز بکمک من رسیدو گفتم رای صواب اینست که عده را از اینجا برداری متنبی متغیر شد و غلام را دشنام های زشت داد و گفت هیچ ممکن نیست که مردم بگویند من در بناه احدی جز شمشیر خود حرکت میکنم

گفتم من خود جمعی را از برای همراهی تو میفرستم . گفت والله بنی اسد حقیر تراز آنند که من لمحۀ از وقت خود را بفکر آنان مشغول سازم . گفتم بسگو انشاءالله گفت این کلمه ایست که قضائی را دفع و آینده را جاب نمی کند و سوار شد پس از علمه از خبر آوردند که کشته شد و من فرستادم او و پسر و غلامانش را دفن کردند و نیز نوشته اند که مستحفظین راه نزد او آمدند و از او پنجاه درهم خواستند که او را همراهی کرده سلامت عبور دهند کبر و بخل او اجازه نداد و نپذیرفت . پس از اینکه خبر قتل او منتشر شد شعرا او را مرائی گفتند از آنجمله مظفر بن علی ابن طیبی اشعاری میگوید که از آنجمله است .

لاوعی الله سرب هن الزمان ذا دهانا فی مثل تلك اللسان

مارای الناس ثانی المتنبی
هو فی شعره بنی ولكن
ای ثان یری لبکر الزمان
ظهرت معجزاته فی المعانی
و هم چنین ثابت ابن هرون نصرانی اورا مرثیه گفته و عضدالدوله را بخون

خواهی و طلب نار او تحریر میکند در اشعاری که مطلع آن اینست
الدهر اخبث و اللیالی انکر
قصدتک لمان راتک ففیسها
ذفت الکریمه بغته و فقدتها
قل لی اسطعت الخطاب فانتی
اترکت بعدک شاعرا والله لا
اما العلوم فانها یاربها
یا ایها الملک المؤید دعوة
هذی بنو اسد بضيفک اوقعت
وله علیک لقصده یا ذالعالی
فارع الزمام و کن لضيفک طالبا
صبا الفؤ اذالی خطابک مکمد
لم یبق بعدک فی الزمان مقصد
تبکی علیک بادمع لا تجمد
عن حشاه بالاسی یتوقد
و حوت طلاءک اذ حواه الفرقد
حق التحرم و الزمام الا و کد
ان الزمام علی الکریم مؤید

و هم چنین عثمان ابن جنی نحوی لغوی شارح اشعار او در مرثیه اش قصیده
بائیه مفصله دارد که مطلع آن این است
غاض القریض و اودت نضرة الاذب
و صوحت بعدری دوحة الکتب

پس از آن میگوید
سلبت ثوب بهاء کنت یرتابسه علوم انسانی و شاعری
تا اینکه میگوید .

من المهور اجل تحمی بیت ارسما
او من لبيض الظبا یوما فهن دم
ام للمحافل اذ تبدو لتعمرها
بلاخره میگوید

فذهب علیک سلام المجد ماقلعت
خوص الکرکائب بالاکوار و الشعب

تمام شد قسمت اول از شرح حال متنبی .

رضای نایبی

...

آری قسمت اول تمام شد و امید است قسمت دوم هم عنقریب برسد و برای ادبای دور و نزدیک ارمغان گردد .

تقریظ های بسیار در اینموضوع از قارئین عظام و ادبای فخام رسیده است ولی ما بدرج يك تقریظ که از طرف فاضل دانشمند آقای شیخ غلامرضا خان نامدار رئیس محکمه جزای عدلیه که مراتب فضل و علم ایشان براحدی پوشیده نیست ذیلا قناعت می کنیم .

اینک تقریظ

آقای وحید با اینکه طبعا وعادتا بتظاهر و ریاکاری رغبتی ندارم ، با این وصف راجع بزحمات فاضل تحریر مجهول القدر در تتبع و ترجمه احوال متنبی از تشکر و قدردانی خود داری نکردم .

بلکه به ریاکاری در این عرض تشکر نیز علاقه مندم . برای اینکه عادت در این عصر طلائی ! این شده که در پیدا کردن نقص و عیب و اجهار سوء بریا (فوق العاده) فداکاری میشود . شاید کمتر مصلحت این نفس آلوده بریا این باشد که این قبیل علماء در معرض محاضراتی به بینند که جواهر گرانبهای بیاناتشان - از پشت جعبه آینه در مقابل بساط خورده فروشی سایرین بی مشتری نیست . وهم بالمال این سلسله معلومات ! که بتبع ناقص فدوی ایرانها کما و کبفا بیشتر دارای آن بودند (ازین نرود .

خلاصه : در استفاده از مقالات مزبوره تشکر از نویسنده محترم دارم و حضرت عالی در درج این مختصر واسطه تشکر تقدیر بنده باشید .

غلامرضای نامدار